

بسم الله الرحمن الرحيم

مدرسه تابستانه دارالعلم

مدرسه فقه و اصول

حجت الاسلام والمسلمین حمید دایمی

قلم و شریعت (رابطه منطقه الفراغ و عدم خلو و اقع از حکم)، فلسفه احکام مباح

روز چهارم، ۳۱ تیر ۱۴۰۴ - جلسه اول

فهرست

مقدمه	۲
ساختار کلی مباحث	۲
تاریخچه نظریه منطقه الفراغ	۲
ابهامات و لزوم تکمیل نظریه منطقه الفراغ	۳
تعریف و ماهیت منطقه الفراغ از دیدگاه شهید صدر	۳
ویژگی های قوانین وضع شده در منطقه الفراغ	۴
مفهوم «اولی الامر» در نظریه شهید صدر	۴
جایگاه اباحه در منطقه الفراغ	۵
گستره منطقه الفراغ	۶
خاستگاه نظریه منطقه الفراغ: پویایی در دین جاوید	۸
مثال: احیای اراضی موات و قاعده حیازت	۸
تکمیل مثال با قاعده حیازت	۹
تمایز منطقه الفراغ با عنوان ثانوی	۹
تمایز منطقه الفراغ با تراحم	۱۰
چالش با مفهوم اباحه در نظریه منطقه الفراغ	۱۱
اقسام اباحه	۱۱
دفع شبهه «عدم خلو و اقع از حکم»	۱۴

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين. الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا محمد (صلى الله عليه و آله) و آله الطيبين الطاهرين المعصومين

من بناست چند جلسه در موضوع «نظريه منطقة الفراغ» در خدمت شما دوستان عزیز باشم. این نظریه به عنوان نظرات به شهید سید محمدباقر صدر شناخته می‌شود و هدف این است که دقیقاً منظور ایشان از این نظریه و آثار و نتایج آن را مشخص کنیم. با توجه به محدودیت زمان جلسات، شاکله‌ای از بحث ارائه می‌شود که هرچند در کلیات شبیه به دیگران است، اما تفاوت‌های جزئی دارد.

ساختار کلی مباحث

مباحث اصلی که در این جلسات بررسی خواهند شد، به شرح زیر است:

۱. ماهیت و چیستی نظریه منطقة الفراغ: ابتدا به درک دقیق منظور مرحوم شهید صدر از منطقة الفراغ خواهیم پرداخت.
 ۲. تشابه و تفاوت منطقة الفراغ با نظریات مشابه: بررسی می‌شود که آیا نظریات مشابهی در فقه امامیه یا اهل سنت دارد یا خیر، و نقاط اشتراک و افتراق آن با سایر نظریات تبیین خواهد شد.
 ۳. مبادی نظریه منطقة الفراغ: این نظریه می‌تواند مبادی کلامی، اصولی، و فقهی داشته باشد که به آن‌ها اشاره خواهد شد.
 ۴. ادله و چالش‌های نظریه منطقة الفراغ: پس از شناخت ماهیت نظریه، استدلال‌های شهید صدر و چالش‌های پیش روی این نظریه مورد بررسی قرار می‌گیرد.
 ۵. آثار و نتایج نظریه منطقة الفراغ: در این بخش، به تأثیرات این نظریه در فقه و فقهات خواهیم پرداخت و میزان اهمیت آن برای نقد و اثبات مشخص خواهد شد. اگر آثار چشم‌گیری ندارد، معطل آن نشویم اما اگر آثار آن چشم‌گیر است، مناسب است که بر این نظریه وقت گذاشته شود و به فروع و مبانی و مبادی و ادله آن پرداخته شود.
 ۶. راه‌های شناسایی منطقة الفراغ: در نهایت، راه‌ها و چگونگی کشف منطقة الفراغ مورد بحث قرار می‌گیرد.
- لازم به ذکر است که این نظریه می‌تواند مسائل فرعی دیگری نیز در بر داشته باشد، اما به دلیل محدودیت زمان، تنها به مباحث اصلی آن می‌پردازیم.

تاریخچه نظریه منطقة الفراغ

پیش از ورود به ماهیت و چیستی نظریه منطقة الفراغ، لازم است به تاریخچه آن اشاره کنیم. آیا نظریه منطقة الفراغ از ابتکارات مرحوم صدر است یا پیش از ایشان نیز مطرح بوده؟ به عبارت دیگر، آیا ایشان مبدع این نظریه هستند

یا تکمیل کننده آن؟ تاریخچه می تواند یک بحث مستقل باشد و بررسی تاریخچه یک نظریه به درک سیر تحول و تطور آن کمک می کند. اما چون فرصت ندارم، فقط به آن اشاره ای می کنم.

نظریه منطقة الفراغ پیش از مرحوم صدر نیز مطرح بوده است. به نظر می رسد شهید صدر این نظریه را تکمیل کرده اند و به نظر من مبدع آن نیستند. ظاهراً اولین کسی که در فقه شیعه از منطقة الفراغ سخن گفته، علامه حلی بوده است. البته فرمایش ایشان در این خصوص خام است و ابعاد فکری آن کاملاً روشن نیست. پس از ایشان، مرحوم نائینی در کتاب خود این نظریه را به صورتی مفصل تر مطرح کرده است، هرچند نه با نام «منطقة الفراغ». با مطالعه کلام مرحوم نائینی به وضوح روشن است که ایشان از همین نظریه ای بعداً در کلام شهید صدر با نام «منطقة الفراغ» شناخته شد، صحبت می کند. دیگران نیز در کلماتشان به این مسئله پرداخته اند، اما با این اسم شناخته شده نیست.

در میان اهل سنت نیز این نظریه تا حدی مطرح بوده و گاهی با تعبیر «منطقة العفو» در کلام افرادی مانند قرضاوی بررسی شده است. بنابراین، رگه هایی از این نظریه در کلمات گذشتگان از فقهای امامیه و اهل سنت وجود داشته است، اما با این نام بیشتر در کلام شهید صدر شناخته می شود و تمرکز ما نیز فعلاً بر کلام ایشان است. البته مطالعه تفصیلی تاریخچه این نظریه ضرورت دارد.

ابهامات و لزوم تکمیل نظریه منطقة الفراغ

نکته ای که در همین ابتدا باید تذکر داده شود این است که برخی از ابعاد این نظریه، نه در کلام شهید صدر و نه در کلام شاگردان ایشان به درستی منقح نشده است. به عبارت دیگر، این نظریه همچنان پرسش هایی دارد و برخی از موارد را بر اساس کلمات شهید صدر و سایر متون به ایشان نسبت می دهیم.

یعنی مجموعاً می گوئیم مراد آقای صدر از نظریه منطقة الفراغ این است؛ اما همچنان نقاط مبهمی در آن وجود دارد که نیازمند کار و تکمیل بیشتر است. اگر بخواهیم این نظریه را صرفاً به کلام شهید صدر محدود کنیم، این ابهامات پابرجاست و دقیقاً مشخص نیست منظور ایشان از برخی موارد چیست. البته می توانیم خودمان به رفع این ابهامات و تکمیل نظریه بپردازیم تا به یک نظریه پخته تر دست یابیم. اما در صورت استناد مستقیم به کلام ایشان، هنوز نقاط ابهامی وجود دارد و باید با اتکا به سایر دیدگاه ها و کلمات ایشان به رفع ابهامات موجود در نظریه منطقة الفراغ پرداخت. لازم است تأکید کنم که در برخی موارد، کلام ایشان صراحت ندارد.

شهید صدر این نظریه را در کتاب اقتصادنا مطرح کرده اند. ایشان برای استخراج نظام اقتصادی اسلام به مبانی و مبادی مختلفی تمسک جسته اند که نظریه منطقة الفراغ یکی از آنهاست. استنادات ما از نظریه ایشان نیز عمدتاً به همان فرمایشاتی بازمی گردد که در کتاب اقتصادنا بیان کردند.

تعریف و ماهیت منطقة الفراغ از دیدگاه شهید صدر

شهید صدر معتقدند که در شریعت اسلام، گستره و محدوده ای وجود دارد که شارع و قانون گذار دین در آن به تشریع قانون نپرداخته است. در حالی که در بخش هایی از شریعت، شارع مستقیماً قانون گذاری کرده، اما محدوده ای از

حجت الاسلام والمسلمین حمید درایتی

شریعت هست که شارع خود به طور مستقیم در آن قانون وضع نکرده، بلکه وضع و تدوین قانون را در این منطقه به ولی امر واگذار کرده است. به عده‌ای ولایت داده شده است و این افرادی که ولی امر و اولی الامر هستند، با توجه به ظرفیت‌ها، امکانات، و اختیاراتی که شارع برای او قرار داده، این اجازه و تکلیف به او داده شده که در این حوزه قانون تدوین کند. شهید صدر از این مسئله با عنوان منطقة الفراغ یاد می‌کند.

بنابراین، شریعت دارای گستره‌ای است که بخشی از آن را شارع مستقیماً قانون‌گذاری کرده است و بخشی دیگر را شارع خود قانون‌گذاری نکرده، اما اولی الامر را در نظر گرفته که در آن منطقه وضع قانون کنند. ایشان از این بخش دوم به عنوان منطقة الفراغ تعبیر می‌کنند؛ یعنی گستره خالی شریعت که خالی از حکم است و ولی امر می‌تواند در آن گستره قانون وضع کند.

ویژگی‌های قوانین وضع شده در منطقة الفراغ

گستره‌ای که شارع خود در آن قانون وضع نکرده و به اولی الامر اختیار قانون‌گذاری داده است، دارای خصوصیات است. اولی الامر باید بر اساس اهداف کلی شریعت و مصالح عمومی مردم به جعل و وضع قانون بپردازد. یعنی دو چیز کلی را باید در نظر بگیرد. اولاً بر اساس اهداف کلی شریعت و دوماً بر اساس مصالح عمومی مردم باید جعل قانون کنند. طبیعتاً قانونی که در منطقة الفراغ تدوین و وضع می‌شود، جاوید و ابدی نیست. به همان دلیلی که ولی امر اول قانون را وضع کرده، می‌تواند آن را نسخ کند. کما اینکه اگر یک ولی امری قانونی را وضع کند، ولی امر دومی می‌تواند آن قانون را نسخ کند. این گستره شریعت که از آن تعبیر به منطقة الفراغ می‌کنیم خصوصیتش این است که قابلیت تدوین قانون بر اساس مختصات و ظروف متغیر انسان‌ها را دارد. به همین دلیل، در این حوزه قانون ابدی و جاویدی نداریم و متناسب با شرایط، می‌توان قانون تدوین یا نسخ کرد. البته این اختیار تنها برای اولی الامر است و نه هر فردی. شهید صدر از این حالت به عنوان منطقة الفراغ تعبیر می‌کند.

مفهوم «اولی الامر» در نظریه شهید صدر

اولی الامر از پیامبر اکرم (ص) گرفته تا ائمه دوازده‌گانه (علیهم السلام) و در عصر غیبت، نائب امامی که ولایت امر دارد را شامل می‌شود.

شهید صدر برای پیامبر اکرم (ص) دو شأن قائل است:

۱. شأن ابلاغ شریعت: در محدوده‌هایی که خداوند متعال قانون ثابت وضع کرده، پیامبر (ص) به ابلاغ آن می‌پردازد.

۲. شأن اولی الامر: در محدوده و گستره منطقة الفراغ که قانون مستقیم از شارع تدوین نشده است، پیامبر (ص) به تدوین قانون می‌پردازد. در اینجا ایشان تبلیغ شریعت نمی‌کند، بلکه وضع قانون می‌نماید.

پیغمبر با تمام عظمتش که تدوین قانون می‌کند ممکن است ممکن است توسط حضرت امیر (ع) یا امام بعدی نسخ شود زیرا ذات قانون در منطقة الفراغ این است که قانون جاوید نیست. ذاتش این است که بر اساس نیاز مردم و

مصالح جامعه است چون ذاتش این است، بنابراین، نباید به قوانین وضع شده در منطقه الفراغ، وصف ابدیت و جاودانگی داد. برچسب ابدی ندارد و به همین دلیل این قوانین قابل تغییر هستند.

جایگاه اباحه در منطقه الفراغ

تا اینجا بحث که آقای صدر گفتند، قبل از ایشان نیز بیان شده است. فقط یک نکته آقای صدر اینجا مطرح می کند و سوالی که مطرح می شود این است که آیا این گستره خالی از قانون حتی حکم اباحه نیز ندارد؟ اینکه خداوند در حوزه ای قانون تدوین نکرده است یعنی حتی اباحه نیز تدوین نکرده است؟ اگر نکرده باشد بحث عدم خلو واقعه از حکم چه می شود؟ شهید صدر تصریح می کند که خیر، ما معتقدیم که اصل در همه اشیاء، اباحه است. یعنی اقدام و ارتکاب فعل در این گستره خالی از قانون، مباح است، زیرا اصل اباحه در همه اشیاء جاری است و اصل حذر (ممنوعیت) نیست. شاید می خواستید به شهید صدر اشکال کنید که عدم خلو واقعه از حکم چه می شود که ایشان گفته اند اباحه وجود دارد چون اصل در همه اشیاء است. من می خواهم بگویم قانونی برای ذات اولیه این اشیاء وضع و تدوین نشده است بلکه اولی الامر قانون وضع می کنند.

اینجا سوال دومی مطرح می شود که مقصود شما از اصالة الاباحه چیست؟ آیا این اباحه، همان اصالة الاباحه در برابر اصالة الحذر است؟ این اباحه از اقسام پنج گانه احکام تکلیفی (واجب، حرام، مستحب، مکروه، مباح) به معنای مصطلح آن نیست. اصالة الاباحه در اینجا عمدتاً یک حکم عقلی است و مجعول شرعی نیست. بنابراین، منطقة الفراغ با وجود مباح بودن ارتکاب افعال در آن، همچنان از حکم شرعی مستقیم تهی است. ارتکاب آن مباح است این اصالة الاباحه در برابر اصالة الحذر (که یک اصل عقلی است) عموماً قبل از تشریع است و با نظریه منطقة الفراغ سازگارتر به نظر می رسد. به عبارت دیگر، عقل حکم می کند که هر چیزی که نهی از ناحیه شارع نرسیده باشد، ارتکابش مباح است. از آنجا که اولی الامر قرار است بعداً نسبت به این محدوده تشریع داشته باشند، این همان اصالة الاباحه قبل از تشریع است.

البته عده ای معتقدند که شهید صدر منظورشان از اباحه، همین اباحه شرعی است که از احکام خمس است، نه صرفاً اصالة الاباحه. ایشان خودشان بر اساس حق الطاعة معتقدند که حتی احتمال تکلیف، تنجیز می آورد، اما برائت شرعی را بر اساس ادله می پذیرند. برخی معتقدند که شهید صدر منظورشان از اباحه در اینجا، اباحه تشریعی است؛ اباحه ای که بر مبنای قواعدی همچون «کل شیء مطلق» یا «کل شیء حلال» یا «رفع ما لا يعلمون» قرار دارد. به این معنا که منطقة الفراغ از نظر شرعی مباح است، نه اباحه ای که در برابر حذر است. اباحه است تا قبل از تشریع قانون.

اگر بخواهیم تعبیری شخصی از دیدگاه شهید صدر ارائه دهیم (هرچند این تعبیر در کلام ایشان نیست)، می توان گفت که شارع برای این گستره، یک دوران انتظار برای جعل قانون در نظر گرفته است. در این دوران انتظار، ارتکاب افعال در منطقة الفراغ مباح است. این اباحه، اباحه دوران انتظار است تا زمانی که ولی امر به تدوین قانون بپردازد.

حجت الاسلام والمسلمین حمید دریائے

با تدوین قانون توسط ولی امر، دیگر این اباحه اولیه از بین می‌رود و تابع قانون جدید خواهد بود. عده‌ای نیز گفته‌اند منظور شهید صدر این است.

البته این نکته که شهید صدر آیا اباحه در برابر حذر (که یک اصل عقلی است) را مدنظر داشته‌اند یا اباحه تشریعی را، همچنان محل سؤال است. با این حال، از کلمات ایشان می‌توان به گونه‌ای برداشت کرد و چیزی را نسبت داد، همان‌طور که برخی دیگر معتقدند ایشان اباحه تشریعی را مطرح می‌کنند.

گستره منطقه الفراغ

نکته دیگر این است که شهید صدر در کتاب اقتصادنا که نظریه منطقه الفراغ را در آن مطرح کرده، معتقد است که منطقه الفراغ به آن گستره‌ای تعلق دارد که شارع نه حکم الزامی به انجام (وجوب) و نه حکم الزامی به ترک (حرمت) صادر کرده است. اما ایشان از استحباب و کراهت بحثی نکرده‌اند. پس این بدان معناست که منطقه الفراغ همواره به حوزه‌ای مربوط می‌شود که هیچ حکم الزامی در آن وجود ندارد.

بر این اساس، برخی معتقدند که منظور شهید صدر از منطقه الفراغ، کل منطقه‌ای است که می‌تواند شامل مباح شرعی، مستحب شرعی و مکروه شرعی باشد. بنابراین، ممکن است در مواردی که دلیلی بر استحباب یا کراهت وجود دارد نیز، همچنان جزو منطقه الفراغ محسوب شود، زیرا تصریح ایشان این است که منطقه الفراغ جایی است که شارع حکم الزامی به انجام یا ترک صادر نکرده است.

تفسیر دوم: منطقه الفراغ به عنوان حوزه حقوقی

تفسیر دومی نیز در این خصوص وجود دارد. این تفسیر بیان می‌کند که شهید صدر، حوزه منطقه الفراغ را خود در بعد معین و مشخصی تعریف کرده‌اند. به این معنا که اصلاً این حوزه، حوزه استحباب و کراهت نیست. حوزه استحباب و کراهت بیشتر به عبادات مربوط می‌شود. در حالی که در حوزه معاملات، نمی‌توان به راحتی از استحباب و کراهت به معنای فقهی آن سخن گفت. برای مثال، نمی‌توان گفت «پول دادن به آقا مستحب است» یا «پول گرفتن از آقا مکروه است» به معنای حقوقی. در حوزه حقوق، اساساً بحثی به نام استحباب و کراهت وجود ندارد. وقتی قانون تدوین می‌کنید، قانون‌گذار چیزی به اسم مستحب و مکروه ندارد.

این تفسیر دوم می‌گوید که شهید صدر به این دلیل از استحباب و کراهت در اینجا سخن نگفته‌اند که حوزه‌ای که ایشان برای منطقه الفراغ در نظر گرفته‌اند، در حقیقت حوزه حقوقی است که باید در آن قانون‌گذاری شود. در قانون‌گذاری، احکام مستحب و مکروه وجود ندارد. استحباب و کراهت در حوزه شرعیات است و به لحاظ ثواب و عقاب معنا پیدا می‌کند، نه به لحاظ حقوقی. ما نمی‌توانیم بگوییم «مستحب است که این حق آقا باشد» یا «مکروه است که این حق آقا باشد». بله، می‌توانیم بگوییم «این معامله مستحب است» یا «این معامله مکروه است»، اما این نیز به لحاظ ثواب و عقاب است، نه به لحاظ رابطه حقوقی.

بنابراین، این تفسیر دوم معتقد است که شهید صدر چون ناظر به رابطه حقوقی بوده‌اند و در رابطه حقوقی استحباب و کراهت معنا ندارد، اینگونه سخن گفته‌اند. وگرنه منظور ایشان این نبوده که در همان جاهایی که ما استحباب ثابت

از سوی شارع هم داریم، باز ولی امر می‌تواند در آنجا قانون وضع کند. منظور ایشان این نبوده است. این‌ها نکاتی هستند که در کلام ایشان شفاف نیستند و به همین دلیل تفاسیر متعددی از آن ارائه شده است.

کار اساسی که شهید صدر انجام داده، این است که علاوه بر مطرح کردن این نظریه، گستره منطقة الفراغ را از حیث شریعت به صورت مشخص تعریف کرده است. ایشان می‌فرمایند که انسان‌ها در روابط اجتماعی خود (یعنی غیر از رابطه خود با خدا و غیر از رابطه خود با خویشان)، دو مدل رابطه دارند:

۱. رابطه با هم‌نوعان

۲. رابطه با طبیعت

شهید صدر معتقد است که رابطه انسان با هم‌نوعانش، رابطه‌ای است که دارای قواعد ثابت است و جزو منطقة الفراغ نیست. ایشان دلیل این امر را تحول‌ناپذیری این نوع رابطه می‌دانند. منظور ایشان این نیست که در این رابطه، مسائل مستحدث پیدا نمی‌کنیم، اما این مسائل فراوان نیستند. (دقت کنید اینجا در حال پاسخ به شبهه‌ای هستم). ایشان بیان می‌کنند که برخی روابط به کلی متحول و متطور هستند، به طوری که پایداری در آن‌ها حداقل است و اصل در آن‌ها بی‌قراری و عدم ثبات است. اما برخی روابط اصل در آن‌ها پایداری است. رابطه انسان با هم‌نوعان خود، رابطه‌ای ثابت و پایدار است. از گذشته دور تا به امروز، مفاهیمی مانند مالکیت و حقوق متقابل میان انسان‌ها وجود داشته و این روابط ثبات دارند و تحول و تطور ندارند. ایشان بر این باورند که این حوزه و گستره از شریعت، منطقة الفراغ نیست؛ زیرا رابطه ثابت است و دین جاوید می‌تواند برای این رابطه، قواعد ثابت و پایداری وضع کند و نیازی به تغییر روزمره این قواعد نیست. این رابطه می‌تواند، رابطه‌ای ثابت باشد.

اما رابطه انسان با طبیعت، رابطه‌ای متطور و تغییرپذیر است. انسان از آغاز پیدایش تا به امروز و در آینده، همواره در حال تسخیر، استفاده، دست‌بردن و استخدام طبیعت به نفع خود بوده است و این رابطه روز به روز در حال تغییر است. خصوصیت این رابطه، تحول و تطور است.

شهید صدر این گستره (رابطه انسان با طبیعت) را منطقة الفراغ می‌داند. دلیل ایشان این است که گستره‌ای که هر روز در حال تغییر و تحول است، قابلیت پذیرش قواعد ثابت را ندارد. این مشکل از ناحیه قانون‌گذار نیست، بلکه از نوع رابطه ناپایداری است که وجود دارد. اگر قرار باشد قوانین در این حوزه جاوید و همیشگی باشند، نمی‌توانند با یک گزاره ثابت نیازهای هر زمانی را تأمین کنند. اتفاقاً اگر این قانون بخواهد جاوید و مخلد باشد، خصوصیتش این است که قانون ثابت نداشته باشد چون گزاره ثابت ممکن است امروز مصلحت باشد، اما فردا و پس‌فردا چیز دیگری اقتضا کند.

بنابراین، شهید صدر معتقد است که منطقة الفراغ در دین، دقیقاً در همین رابطه‌ای قرار دارد که انسان با طبیعت دارد، در حالی که رابطه انسان با هم‌نوعان خود، ماهیتاً پایدار است. ایشان تأکید می‌کنند که اگرچه در رابطه با هم‌نوعان، مسائل مستحدثه ممکن است پیش آید، اما این موارد نادرند و اقتضای این رابطه، بی‌قراری، تطور، یا تحول نیست؛ بلکه اقتضای آن پایداری است. ممکن است مصادیق تغییر کنند (مثلاً چیزی که قبلاً مالیت نداشت، اکنون دارد)، اما این تغییر مصادیق، قاعده کلی را تغییر نمی‌دهد و تنها مصادیق جدیدی را به وجود می‌آورد. مثلاً

قاعده مال افراد محترم است تغییر نمی کند اما اینکه به لحاظ مصداق چه چیزهایی مال هستند، رابطه را تغییر نمی دهد بلکه مصادیق جدید است. اما در رابطه با طبیعت، ما شاهد تحول و تطور مداوم هستیم.

خاستگاه نظریه منطقه الفراغ: پویایی در دین جاوید

من دوست داشتم ابتدا به خاستگاه نظریه منطقه الفراغ بپردازم، اما به دلیل محدودیت زمان، این بحث را مطرح نکردم. با این حال، در لابلاي مباحث متوجه می شوید که به خواستگاه نیز اشاره می شود. یک دین جاوید و همیشگی، زمانی می تواند پاسخگو باشد که توانایی پیش بینی برای روابط متطور را داشته باشد. این پیش بینی هرگز نمی تواند با یک گزاره ثابت یا قاعده ایستا صورت گیرد؛ بلکه نیازمند قواعد پویا است. قاعده پویای دین، این است که به اولی الامر اختیار تدوین قانون را بدهد. شهید صدر این همان منطقه الفراغ می داند.

مثال: احیای اراضی موات و قاعده حیات

شهید صدر مثالی را برای توضیح نظریه خود ارائه می دهد: در فقه ما اجماع وجود دارد که اراضی موات ملک امام هستند و در اختیار ایشان قرار دارند. از سوی دیگر، روایاتی داریم که می گویند: «من احیا ارضاً فھی له» (هر کس زمین مواتی را احیا کند، آن زمین مال اوست).

ایشان می خواهد بگوید که قاعده احیای زمین موات، در حقیقت تشریع ولی امر در منطقه الفراغ است. همانطور که قبلاً عرض کردیم، احیای موات مربوط به رابطه ما با طبیعت است؛ یعنی زنده کردن یک زمین. این رابطه انسان با طبیعت، رابطه ای متطور است.

ایشان توضیح می دهند که در زمان پیامبر (ص) و با ابزار و وسایل آن دوره، توانایی یک فرد برای احیای زمین و تملک آن بسیار محدود بود. فرد هر چقدر هم تلاش می کرد، نمی توانست مساحت زیادی را تملک کند چون ابزار احیای زمین زیاد نبوده است. اما اگر همین قاعده «من احیا ارضاً فھی له» را امروز نیز به همان شکل در نظر بگیریم، با توجه به ابزارهای نوین، فردی که ابزار و سرمایه لازم را دارد، ممکن است حجم عظیمی از زمین ها را به تملک خود درآورد. این امر با مقاصد شارع که فرموده است: «کی لا یكون دولة بین الاغنیاء» سازگار نیست. اینکه اجازه بدهید شخصی بخش عظیمی از ثروت را تملک کند و در اختیار خودش بگیرد و انحصاراً از منافعش استفاده کند، با اهداف شریعت سازگار نیست.

در گذشته، هدف از این حکم، تشویق مردم به عمران و آبادی بود؛ یعنی «هر کس زمین را آباد کرد، آن زمین مال او باشد.» اما امروز دیگر نمی توان به همان شکل عمل کرد، زیرا یک ثروتمند با ابزارهای نوین می تواند حجم بسیار زیادی از زمین ها را تملک کرده و منافع آن را منحصراً برای خود بردارد، که این به نفع عامه مردم نیست.

شهید صدر این وضعیت را منطقه الفراغ می داند. این روایت که از پیامبر (ص) و ائمه (ع) رسیده اما حکمی در منطقه الفراغ و تشریعی در این حوزه است. همانطور که گفته شد، تشریعات منطقه الفراغ خصوصیتشان این است که قابل نسخ هستند و جاوید نیستند، حتی اگر از زبان پیامبر (ص) یا امام (ع) صادر شده باشند. زیرا این قانون، قانون

جاوید خداوند نبوده، بلکه قانونی بوده که ولی امر حق وضع آن را داشته است. سپس ولی امر بعدی ممکن است احساس کند که مصالح امروز، بقای آن قانون را اقتضا نمی‌کند و از آن صرف نظر کند.

تکمیل مثال با قاعده حیات

من می‌خواهم مثال ایشان را این‌گونه تکمیل کنم. قاعده حیات در فقه ما و بسیاری از نظام‌های حقوقی پذیرفته شده است. اما امروز در بخشی از حقوق بین‌الملل، می‌گویند قاعده حیات نباید پذیرفته شود چون معتقدند که قاعده حیات باعث می‌شود کشورهای توسعه‌یافته تمام دنیا را تحت سیطره خود درآورند.

به عنوان مثال، اکنون می‌گویند هیچ‌کس نباید بتواند مالک کرات دیگر شود. زیرا اولین کسی که به ماه می‌رسد، می‌تواند بگوید «من حیات کردم و ماه مال من شد، و دیگر کسی حق ورود ندارد!» امروز دیگر نمی‌توان به قاعده حیات ملتزم بود. اگر ملتزم باشیم، اوضاع بسیار خراب خواهد شد. بلکه، روزگاری ما به قاعده حیات ملتزم بودیم، اما امروز نمی‌توانیم بگوییم کسی به کف اقیانوس رفت و گفت مال من شد، در حالی که منابع بسیار غنی در کف اقیانوس‌ها داریم. به همین دلیل، اکنون در حقوق دریاها، نظام جامع مشترکی برای کف اقیانوس‌ها وجود دارد.

امروزه مفهومی به نام «میراث مشترک بشریت» مطرح شده است. این مفهوم شامل محدوده‌هایی است که هیچ‌کس نمی‌تواند به تنهایی آن را تملک کند. در اینجا دیگر نمی‌توانیم قاعده حیات را بپذیریم، چرا که در این صورت، تنها کشورهای توسعه‌یافته تمام کره زمین و منابع آن را به تصرف خود درمی‌آورند و بقیه از همه چیز محروم می‌مانند.

این‌ها همان روابط متطور هستند. روزی می‌گفتیم قاعده حیات، زیرا مردم چقدر می‌توانستند حیات کنند؟ اما امروز دیگر نمی‌توانیم این را بگوییم. اکنون معاهده قطب جنوبگان، معاهده کرات، میراث مشترک بشریت، دریاهای آزاد در حقوق دریاها، و منابع مشترک کف اقیانوس‌ها را داریم که می‌گویند هیچ‌کس نمی‌تواند آنها را تملک کند و باید برای همه باشد.

این همان چیزی است که شهید صدر آن را رابطه متطور می‌نامد. ممکن است کسی بگوید این نشانه‌ی نقص شریعت است، اما ایشان برعکس، آن را کمال شریعت می‌دانند. یعنی شریعتی که متوجه است برخی موضوعات در حال تغییر و تحول هستند و هر روز اقتضای قاعده خاصی را دارند، از ابتدا برای این وضعیت پیش‌بینی کرده است. این پیش‌بینی چیست؟ این است که در این حوزه، هیچ گزاره ثابتی وجود ندارد. حال، اگر گزاره ثابتی نباشد، می‌توان بر اساس تشخیص اولی الامر، قانون‌گذاری کرد.

تمایز منطقه الفراغ با عنوان ثانوی

سؤالی که در اینجا برای شهید صدر پیش می‌آید این است که این که همان عنوان ثانوی است که همه فقها گفته‌اند! این نظریه شما (منطقة الفراغ) همان نظریه حکم اولی و ثانوی است که از قدیم‌الایام در فقه ما وجود داشته است. همه فقها می‌گفتند ما یک عنوان اولی داریم و یک عنوان ثانوی. بلکه، امروز با توجه به اینکه مثلاً قاعده «من أحیا أرضاً» مصلحت ندارد، یک عنوان ثانوی اقتضا می‌کند که این قاعده، اجرایی نباشد.

حجت الاسلام والمسلمین حمید درایتی

شهید صدر در پاسخ به این اشکال می‌فرمایند: خیر، اصلاً حرف من عنوان ثانوی نیست. خلط نکنید. من می‌خواهم بگویم در منطقه الفراغ، قانون به عنوان اولی وضع می‌شود، نه به عنوان ثانوی. من نمی‌خواهم بگویم یک حکم ثابت الی یوم القیامه داشته‌ایم و سپس اضطرار و ضرورت آن را تغییر داده است. من می‌گویم از ابتدا این منطقه، منطقه‌ای است که یک قاعده و حکم ثابت نداشته و هر ولی امری در دوران خودش بر اساس مصالح، به عنوان اولی جعل قانون می‌کند.

پس نظریه ایشان، نظریه عنوان ثانوی و حکم ثانوی نیست. چرا که نظریه حکم ثانوی این است که هر فعل، رخداد، و واقعه‌ای به عنوان ذاتی و اولیه خود یک حکم دارد تا روز قیامت، و سپس اضطرار، ضرورت، یا عناوین ثانوی، اقتضای یک حکم دوم موقتی را می‌کنند. در این حالت، حکم اولی تبدیل به حکم غیرفعال می‌شود و حکم ثانوی، حکم فعال. پس از رفع اضطرار، دوباره به حکم اولی باز می‌گردد.

شهید صدر می‌گویند: من این را نمی‌خواهم بگویم. من می‌خواهم بگویم ولی امر در منطقه الفراغ، به عنوان اولی قانون وضع می‌کند. معنای آن این است که وقتی تاریخ این قانون و قاعده برطرف شد (مثلاً قانون‌گذار می‌گوید این قانون ۲۰ ساله است)، بعد از ۲۰ سال چه می‌شود؟ دیگر حکمی ندارد، نه اینکه به همان حکم اولی برگردد؛ اصلاً حکمی ندارد. ما در منطقه الفراغ به عنوان اولی حکم می‌کنیم نه عنوان ثانوی.

تمایز منطقه الفراغ با تراحم

شهید صدر همچنین می‌فرمایند که نظریه منطقه الفراغی که ایشان مطرح می‌کنند، همانند تراحم نیست که فقها همیشه گفته‌اند.

ما دو مرحله داریم: تشریع قانون و اجرای قانون. فقهای ما می‌گویند در حوزه تشریع، شارع قوانینی را تشریع کرده که با هم تضادی ندارند. اما در حوزه اجرای قانون، گاهی این قوانین با یکدیگر سازگار نیستند و تراحم پیش می‌آید. در صورت تراحم، باید چه کرد؟ یک اهم داریم و یک مهم. اهم فعلی می‌شود و مهم غیرفعلی.

شهید صدر می‌فرمایند: نظریه منطقه الفراغ من، نظریه تراحم نیست که بگویید «بله، این حکم اباحه داشت، اما با یک مصلحت اهم در تراحم است؛ حالا که با مصلحت اهم در تراحم است، اباحه را کنار می‌گذاریم و مصلحت اهم را عمل می‌کنیم».

ایشان ادامه می‌دهند: نظریه من اصلاً بحث تراحم نیست، زیرا تراحم مربوط به امتثال است، اما من در مقام تشریع و قانون‌گذاری دارم صحبت می‌کنم. من اصلاً در حوزه اقدام و امتثال بحث نمی‌کنم. من نمی‌گویم در حوزه اقدام و امتثال، دو مصلحت یا دو تکلیف با هم درگیر شده‌اند و شما بیایید یکی را ترجیح دهید.

باز هم، در اینجا دقت کنید: عده‌ای می‌گویند ولی امر که می‌تواند حکم کند، در حقیقت ولی امر می‌تواند اهم را از مهم تشخیص دهد. یعنی حکم ولی امر را به سطح تعیین اهم از مهم تنزل داده‌اند و گفته‌اند در زمان تراحم، تشخیص با ولی امر است.

شهید صدر می گویند: من این را نمی گویم. من می گویم ولی امر حق قانون گذاری دارد، حق تشریع دارد. پس اصلاً بحث ایشان، بحث تزامم نیست و بحث عنوان ثانوی نیز نیست. یعنی نباید آن را با مفاهیم موجود اشتباه گرفت و گفت این همان نظریه هایی است که قبلاً وجود داشته. ایشان می گویند: خیر، ولی امر می تواند اصلاً قانون بگذارد، قانونی به طبع اولی بگذارد و از این جهت ایشان معتقدند که این نظریه با نظریه های دیگر متفاوت است. ما معتقدیم که اولی الامر می توانند در این حوزه قانون گذاری کنند. این تقریباً اجمالی از نظریه منطقة الفراغ مرحوم صدر بود.

چالش با مفهوم اباحه در نظریه منطقة الفراغ

سوالی که همچنان مطرح است این است که طبق نظر شما این مباح شرعی بود و اباحه داشت. پس اگر می گوید حکم نداشت، منظور حکمی غیر از اباحه است پس حکم دوم، حکم عنوان دوم است. اگر همه محکوم به اباحه باشد و ولی امر قاعده دوم گذاشت، این قاعده دوم می شود حکم به عنوان دوم. عنوان دوم وجوب اطاعت است از باب این که مصداق اطیعوا الرسول است. مصداق اطیعوا ولی الامر منکم است یعنی بازهم هرچه تلاش کردید، نتوانستید از عنوان ثانوی فرار کنید. مگر اینکه آقای صدر بگوید اصالة الاباحه در برابر اصالة الحذر است که در آن صورت حکم شرعی نیست و حکم عقلی است. حکم عقلی که شارع آن را نفی نکرده است. در این صورت اشکال وارد نیست.

تا اینجا ما در حال تصویرسازی از نظریه منطقة الفراغ هستیم و هنوز به ادله اثبات آن نپرداخته ایم. اما اگر شهید صدر اباحه ای را مطرح می کنند که مبتنی بر قواعدی مانند کل شیء مطلق یا رفع ما لا یعلمون است، در این صورت فرمایش ایشان صحیح نخواهد بود. اینجا است که نیاز داریم به صورت جدی تری به بحث اباحه ورود کنیم تا مشخص شود آیا نظریه شهید صدر با این مشکل روبروست یا خیر.

اقسام اباحه

ما سه نوع اباحه داریم:

۱. اباحه در برابر حذر (اباحه عقلی): این همان اباحه قبل از شریعت است که یک حکم عقلی است. عقل در اینجا سوال می کند که آیا همه اشیاء ممنوع هستند مگر اینکه دلیلی بر اجازه باشد، یا همه اشیاء مجاز هستند مگر اینکه دلیلی بر ممنوعیت باشد؟ عده ای قائل به اصالة الحذر و عده ای نیز قائل به اصالة الاباحه شده اند. این یک حکم شرعی نیست و همان اباحه عقلی است که گاهی از آن با عنوان لاجر جیت عقلی تعبیر می شود.
۲. اباحه حکم اولی: این اباحه یکی از احکام پنج گانه تکلیفی است، مانند مباح بودن خوردن آب یا نگاه کردن به صحرا.
۳. اباحه ظاهریه: این اباحه در جایی است که ما حکم مولا را (مثلاً حرمت یا اباحه) نمی دانیم و شارع می گوید رفع ما لا یعلمون. این نیز یک اباحه است که به واسطه قواعد شرعی برای شناسایی حکم صادر شده است.

حجت الاسلام والمسلمین حمید درایتی

بحث دیگری که در اینجا مطرح می‌شود، این است که از این سه قسم اباحه، کدام یک اقتضایی است و کدام یک لاقضایی؟ اباحه تقسیمات مختلفی دارد (مانند اباحه بالمعنی الاعم و اباحه بالمعنی الاخص که به بحث ما ربطی ندارد)، اما یکی از تقسیمات مهم آن، اباحه به اقتضائیه و لاقضائیه است. البته در تعریف این دو نوع اباحه نیز اختلاف نظر وجود دارد. در اینجا به دو تعریف کلی می‌پردازیم تا نظریه شهید صدر روشن شود:

مرحوم اصفهانی معتقدند که اباحه (قسم دوم، یعنی اباحه از احکام خمس) همیشه اباحه لاقضائیه است، در حالی که اباحه ظاهریه، اباحه اقتضائیه است.

ایشان می‌فرمایند اباحه لاقضائیه آن اباحه‌ای است که در فعل و عمل، نه اقتضای مصلحت وجود دارد و نه اقتضای مفسده. هر فعلی که نه مصلحت آن برتری یابد و نه مفسده‌اش، و اقتضای مصلحت یا مفسده‌ای نداشته باشد، این می‌شود اباحه لاقضائیه. منظور ایشان از اباحه لاقضائیه این است که در آن، نه اقتضای وجوب، نه اقتضای حرمت، نه اقتضای استحباب و نه اقتضای کراهت وجود نداشته باشد. هرگاه اقتضای هیچ‌کدام از آن چهار حکم نباشد، مولا چه حکمی برای آن تدوین می‌کند؟ اباحه.

ایشان می‌گویند اباحه همواره در فرضی است که هیچ اقتضایی برای چهار حکم دیگر نباشد. به همین دلیل، ایشان معتقدند که اباحه واقعیه همیشه اباحه لاقضائیه است و نمی‌تواند اباحه اقتضائیه باشد.

مرحوم اصفهانی می‌فرمایند اباحه اقتضائیه کجاست؟ ایشان می‌گویند اباحه اقتضائیه همان اباحه ظاهریه است. چرا؟ ایشان توضیح می‌دهند در جایی که شما نمی‌دانید چیزی حرام است یا حلال، چه بسا آن چیز حرام باشد و اصلاً اقتضای حرمت داشته باشد. اگر شارع در اینجا فرموده مباح است، حتماً مباح بودن آن مقتضی داشته است. اگر مصلحتی مانند مصلحت تسهیل نباشد، شارع نمی‌تواند بگوید کل شیء حلال. پس همواره در اباحه ظاهریه باید مصلحتی به نام مصلحت تسهیل وجود داشته باشد که اقتضای اباحه می‌کند. به همین دلیل به آن اباحه اقتضائیه می‌گوییم.

اما در اباحه واقعیه (قسم دوم)، اصلاً نیازی به مصلحت نیست. ایشان می‌فرمایند: مصلحت بود که مولا گفته مباح؟ پاسخ می‌دهند: خیر، مصلحت نبود. سوال می‌شود: پس چرا مولا گفته مباح؟ پاسخ می‌دهند: چون نه ملاک وجوب داشت، نه ملاک حرمت، نه ملاک استحباب، و نه ملاک کراهت. مولا گفت مباح است. ایشان می‌گویند در اباحه واقعی اصلاً ما مصلحت لازم نداریم، ولی در اباحه ظاهری حتماً باید مصلحتی اقتضای اباحه بکند. زیرا اگر مصلحتی اقتضای اباحه نکند، ممکن است عقل بگوید وقتی احتمال حرمت می‌دهی، باید از آن اجتناب کنی.

زیرا یک طرف آن اباحه و یک طرف دیگرش حرمت است. وقتی نمی‌دانی خوردن چیزی مفسده دارد یا نخوردنش ضرری ندارد، عقل می‌گوید نخور. اتفاقاً عقل در آنجا ممکن است بگوید باید اجتناب کنی. پس حتماً مصلحتی به عنوان تسهیل باید وجود داشته باشد تا مولا بگوید مباح است. از این جهت ایشان می‌فرمایند اباحه ظاهریه همواره اباحه اقتضائیه است. این مطالب را مرحوم اصفهانی در ادله برائت، ذیل «کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی» مطرح می‌کنند و در آنجا اباحه اقتضایی و لاقضایی را تقسیم و تعریف می‌کنند. ایشان معتقدند که منظور از اباحه لاقضایی، اباحه واقعیه است و اباحه اقتضایی، اباحه ظاهریه است.

در برابر این تعریف، تعریف دیگری وجود دارد که نظرش این است که حتی اباحه واقعی نیز می‌تواند اقتضایی باشد و می‌تواند لااقتضایی باشد. یعنی اینکه بگوییم ضرورتاً اباحه واقعی، اباحه لااقتضاییه است، نظریه‌ای مردود است چون اباحه واقعی هم می‌تواند اقتضایی باشد. درست است که مولا در بعضی موارد به خاطر نبود هیچ ملاکی گفته مباح، یعنی عدم ملاک سایر احکام خودش دلیلی بر جعل اباحه است. اما گاهی اوقات ممکن است همین رخصت داشتن خودش مصلحتی داشته باشد و چون مولا می‌خواسته شما راحت باشید و در سختی نباشید، گفته مباح است.

عده‌ای به مرحوم اصفهانی اشکال کرده‌اند که: خیر، ما در اباحه واقعی هم می‌توانیم مطلق العنان بودن را به عنوان یک ملاک در نظر بگیریم. مولا می‌خواهد بندگان را راحت باشند و گفته بروید استفاده کنید. این مطلق العنان بودن، خودش ملاک و اقتضا بوده است.

اما مرحوم اصفهانی می‌فرمایند که هیچ‌گاه مطلق العنان بودن در اباحه واقعی نمی‌تواند ملاک اباحه باشد. به این نکته ایشان دقت کنید: مرحوم اصفهانی می‌گویند مولایی که گفته من به خاطر مطلق العنان بودن به تو گفتم راحت باش، می‌توانست غیر از مطلق العنان بودن چیز دیگری را نیز برای من جعل کند؟ خیر. چرا؟ چون هیچ ملاک دیگری وجود نداشته است. مولای من که بدون ملاک نمی‌توانسته حکم را جلب کند که بگوید: من خواستم تو مطلق العنان باشی، گفتم این بر تو مباح است.

اگر مولا نمی‌خواست من مطلق العنان باشم، چه کار می‌کرد؟ می‌گفت واجب است این کار را انجام دهم. خب مگر ملاک وجوب داشته که وجوب را جلب کند؟ می‌خواست به من بگوید حرام است این کار را بکنم. مگر ملاک حرمت داشته که می‌خواست به من بگوید؟ فرض این است که هیچ چیزی نداشته است. در فرضی که هیچ چیزی نداشته، چرا می‌گویی من به خاطر مطلق العنان بودن گفتم بر تو مباح است؟ تو هیچ چیز دیگری نمی‌توانستی غیر از این بگویی. زیرا فرض این است که احکام تابع مصالح و مفاسد هستند.

اگر ما فرض کردیم که این مصلحت الزامی داشته، خب باید واجب می‌کردید. اگر مفسده داشته، باید حرام می‌کردید. اگر ترجیح داشته، باید مستحب یا مکروه می‌کردید. خب اگر هیچ کدام از این‌ها را نداشتی، هیچ کدام از آن‌ها را نمی‌توانستی بگویی. فقط باید می‌گفتی مباح.

با توجه به تعریفی که از فرمایش مرحوم اصفهانی ارائه کردم، سوال این است: آیا اباحه واقعی که در حقیقت قسم پنجم از احکام تکلیفی است، ضرورتاً حکم مجعول است؟ یعنی ما باید بگوییم اباحه حتماً حکمی است که از سوی شارع جعل شده است ضرورتاً؟

با توجه به تفسیری که از دیدگاه مرحوم اصفهانی درباره اباحه واقعی (به عنوان اباحه لااقتضایی و بدون مقتضی) ارائه شد، می‌توان گفت که اباحه ضرورتاً حکم مجعول نیست. به عبارت دیگر، شارع ضرورتاً قانونی به نام "اباحه" وضع نمی‌کند. بلکه وقتی هیچ‌یک از چهار حکم دیگر (وجوب، حرمت، استحباب، کراهت) وجود نداشته باشند، نتیجه همان مباح بودن است. در چنین حالتی، شارع نمی‌توانست حکم دیگری صادر کند. وقتی هیچ‌یک از ملاک‌های وجوب، حرمت، استحباب، یا کراهت وجود ندارد، نتیجه همان مطلق العنان بودن (مباح بودن) است.

حجت الاسلام والمسلمین حمید درایتی

پس اگر اینطور که من از مرحوم اصفهانی دفاع کردم یعنی اباحه را اباحه لا اقتضائی می‌دانیم، اصلاً اباحه حکم مجعول نیست یعنی شارع بگوید من یک قانونی به نام اباحه گذاشتم! نیازی به قانون گذاشتن نیست. وقتی نتوانید هیچکدام از چهار حکم دیگر را بگذارید، اباحه می‌شود. وقتی گفتید مباح، چیز دیگری نمی‌توانستید بگویید. وقتی آن ۴ حکم نبود، نتیجه‌اش مطلق العنان بودن است. پس اباحه واقعیه ضرورتاً حکم مجعول و تشریع نیست. اگر این مطلب پذیرفته شود، مشکل کلام شهید صدر نیز حل می‌شود.

ما از اصالة الاباحه در برابر اصالة الحذر سخن نمی‌گوییم، بلکه از اصالة الاباحه به عنوان حکم واقعیه سخن می‌گوییم که ضرورتاً مجعول شرعی نیست یعنی شارع در کنار چهار تشریع، تشریع دیگری به نام اباحه را جعل نکرده است، زیرا در آنجا اصلاً ملاکی برای جعل حکم وجود نداشته است.

شهید صدر می‌فریند: من منطقة الفراغ را همین جای خالی می‌دانم که هیچ حکمی نداشته است و شارع هیچ قانونی در آن تدوین نکرده است. اما اولی الامر می‌تواند بر اساس اقتضائات زمان و مکان، در صورت وجود مصلحت، در همین جای خالی قانون وضع کند و جعل قانون نماید. در این صورت، دیگر نباید گفت این باعث تعارض می‌شود، بلکه در حقیقت هیچ مشکلی در اینجا نداریم.

دفع شبهه «عدم خلو واقعه از حکم»

ممکن است این سؤال در ذهن شما باشد که: عده‌ای برای استدلال بر عدم خلو واقعه از حکم گفته‌اند که شارع نمی‌تواند مکلف را متحیر رها کند.

شهید صدر در پاسخ به این شبهه می‌فرماید: وقتی من (شارع) نگفتم واجب است، نگفتم حرام است، نگفتم مستحب است، نگفتم مکروه است، تو دیگر متحیر نیستی. چه تحیری داری؟ تحیر آنجایی است که نمی‌دانی باید انجام دهی؟ باید ترک کنی؟ خوب است انجام دهی؟ خوب است ترک کنی؟ وقتی من گفتم هیچکدام از این چهار مورد نیست، تو چه تحیری داری؟

اینکه می‌گویی «ما مانده ایم چه کنیم؟» مانده ایم ندارد! من گفتم نه واجب است، نه حرام است، نه مستحب است، نه مکروه. تحیرت کجاست؟ وقتی تو تحیر نداری، من چه چیزی را باید برای جعل کنم؟ من آنجایی باید برای جعل کنم که نمی‌دانی چه کار کنی؛ نمی‌دانی انجام بدهی، ترک کنی، حتماً ترک کنی، گاهی ترک کنی. اما تو که الان تحیر نداری، چه الزامی برای تشریع قانون وجود دارد؟

به نکته دومی که اشاره کردم. یعنی وقتی شارع می‌گوید: ای مکلفین، این را بدانید، این واقعه (آب خوردن) نه مصلحت مُلَزِمه دارد، نه مفسده مُلَزِمه دارد، نه مصلحت راجحه دارد، نه مفسده راجحه دارد. خب حالا آیا بنده متحیر است؟ خیر، متحیر نیست. چه تحیری داری؟ وقتی تو تحیر نداری، من خدا چه تکلیفی دارم برای قانون بگذارم؟ من قانون می‌گذارم که تو را هدایت کنم. هدایت کردن یعنی چه؟ یعنی از خطا تو را بازدارم. خطایی وجود ندارد. هدایت کنم یعنی چه؟ یعنی از گنجی درت بیاورم. تو که گنج نیستی، نه به اشتباه می‌روی، نه در مسئله گنجی. پس من چرا باید قانون بگذارم؟ شهید صدر می‌فرماید: من اینجا را منطقة الفراغ می‌نامم.

خب، ممکن است بگوییم: آقای صدر، اگر اینطور باشد، پس آنجا که شما گفتید حوزه روابط انسانی و حوزه روابط با طبیعت، خب روابط انسانی هم که ما مباحات داریم. کمی اینجا به مشکل خوردیم. (البته این گفت و گوها، گفت و گوهای فرضی هستند. شما فرمایش شهید صدر را بخوانید، اینطور توضیح داده نشده است و ما از مجموع حرف‌ها، چیزی را به ایشان نسبت می‌دهیم.)

اگر اینطور باشد، پس دایره منطقة الفراغ بسیار وسیع می‌شود و همه مباحات واقعیه را در بر می‌گیرد. شهید صدر می‌فرمایند: بعضی از مباحات را شارع دوست دارد تا آخر دنیا مباح بمانند؛ یعنی اصلاً اباحه را به عنوان یک حکم ثابت در آن دوست دارد. اما برخی اباحه‌ها هستند که شارع دوست ندارد به عنوان یک حکم ثابت بمانند. از این جهت، ایشان نمی‌گویند همه مباحات، منطقة الفراغ هستند.

همانطور که ایشان برخی چیزها را منطقة الفراغ می‌دانند که در حال حاضر وجوب دارند و برخی چیزها را منطقة الفراغ می‌دانند که حرمت دارند. با توضیحاتی که من دادم، مسئله روشن شده است. آیا ممکن است جایی وجوب داشته باشد و باز هم منطقة الفراغ باشد؟ بله. کجا؟ آنجایی که وجوبش از باب حکم اولی الامر است. همانطور که گفتیم، پیامبر (ص) دو شأن داشتند: یک شأنشان مبلغ شریعت بود و شأن دومشان واضع قانون (خودشان قانون‌گذار). ممکن است چیزهایی را پیامبر (ص) واجب کرده باشند، ولی در واقع وجوبش واجب شریعت نباشد، بلکه واجب اولی الامر باشد. به همین دلیل، وجوبش حکم جاوید ندارد.

شهید صدر می‌فرمایند: فکر نکنید هر جا منطقة الفراغ بود، لازم است حتماً حکم آن مباح باشد. بلکه ما چیزهایی را در شریعت ملتزم می‌شویم که منطقة الفراغ است، در حالی که حکم لزومی (مانند من أحیا أرضاً) داریم. اما باز هم می‌گوید منطقة الفراغ است. به همین دلیل، شهید صدر می‌گویند من آن نظریه اباحه و آن اشکال اباحه را نفی می‌کنم، اما نمی‌خواهم بگویم همیشه منطقة الفراغ مباحات ماست. خیر، می‌تواند غیر از مباحات نیز منطقة الفراغ باشد. و از این جهت ایشان می‌فرمایند که این تصور که منطقة الفراغ همیشه مباح است، صحیح نیست. و الحمد لله رب العالمین.